

«کلکسیون دفن‌ها»



مشکل عمده سری فیلم‌های ترسناک و فرانچیزهایی که در این ارتباط شکل می‌گیرد، این است که گاه یکی دو قسمت آنها به‌وضوح از سایر قسمت‌ها نازل‌تر و کم‌کیفیت‌تر است و این سبب نزول ارزش کل فرانچیز از منظر بیننده‌ها می‌شود اما اگر استثنایی را بر این قضیه قائل باشیم، یکی از موارد استثنا و تفکیک همین فیلم‌های موسوم به «کلکسیون دفن‌ها» یا (The MortuaryCollection) هستند. با این که کارگردانی قسمت تازه این فیلم‌ها به رایان اسپیندل سپرده شده که اولین کار بلندش را در چنین سمتی تجربه می‌کند اما او از عهده کار برآمده و فیلمی را رو کرده که مثل نسخه‌های قبلی این فرانچیز ترساننده و درعین حال جذاب است. در این فیلم کلکسی براون هنرپیشه محبوب فیلم‌های «های لندر» و «کارنواله» نقش یک صنعتکار و سواسی و جاه طلب به‌نام مونتگومری دارک را ایفا می‌کند که روزی با یک چهره جوان جوایی کار ملاقات می‌کند و به‌همین خاطر وی را با روال و اصول کارش در سازمان تحت هدایت خود آشنا می‌سازد و بدیهی است که اصول کار در چنان سازمانی، نحوه و روال دفن مردگان و به خاکسپاری افرادی باشد که به شکل‌های مختلف از پای درآمده‌اند و البته این‌ها مرتبط با آن را نیز به تفصیل برای این جوان توضیح می‌دهد، اما طبق روال معمول در داستان‌های جنایی ترسناک مسائل جاری و آنچه دیده می‌شود، همه حقایق موجود نیست و این اتفاقات پشت پرده است که زندگی دارک و به تبع آن آینده جوان تحت هدایت وی را شکل می‌دهد. این ابتدا اسم رایمی معروف بود که سری داستان‌های «Mortuary» را دید و پسندید و همت وی سبب شد اسپیندل برای ساخت این قسمت از سری فیلم‌ها در نظر گرفته شود، البته رایمی به این مسأله اکتفا نکرده و پروژه ساخت سریال ترسناک «۵ وضعیت وحشتناک» را هم به اسپیندل سپرده و آن را جانشین مجموعه پایان یافته و لغو شده «کوبیی» کرده است. با این توضیحات مشخص می‌شود چگونه و چرا این آنولوژی‌های متنوع ترسناک تقریباً همسطح‌اند و تفاوت کیفیت فاحشی بین هر قسمت از آنها وجود ندارد.

«سینکرونیک» (Synchronic)



این چهارمین فیلم مشترک زوج فیلمسازی آرون مورهد و جاستین بنسون است که نه تنها کارگردانی، نوشتن سناریو و تهیه‌کنندگی سری آثار خود را برعهده دارند، بلکه گاهی نقش‌های اصلی فیلم را نیز بازی می‌کنند. با این حال این فیلم خاص را می‌توان مهم‌ترین و بلندپروازانه‌ترین پروژه آنها نامید و حتی در میان بازیگران انتخابی‌شان هم برخی نام‌های آشنا و مطرح هالیوود رؤیت می‌شوند تا مشخص شود که این مهم‌ترین تیری است که تا این لحظه از چله کمان آنها به سوی عوامل شهرت و اعتبار هرچه بیشتر در دنیای فیلمسازی شلیک شده است. در این فیلم آنتونی مک‌کی سیاهپوست ایفاگر رل یک پزشک تازه مدرک گرفته است که باید همراه با دوست و شریک شغلی‌اش دنیس (با بازی جیمی دورنان) حادثه‌گر طرف شش هفته دلایل مرگ تعداد زیادی از افراد مصرف‌کننده یک داروی جدید ارائه شده به بازار را که سینکرونیک نام دارد، بیابد و در غیر این صورت جابگوی مقام‌های مربوطه در ادارات پلیس و محاکم قضایی باشد. تحقیقات این دو پزشک جوان برای حل این معضل و برون‌رفت از وضعیت بفرنج موید آنها را با حقایق عجیب و جالبی روبه‌رو می‌کند و از «Synchronic» فیلمی می‌سازد که شبیه به مخزن اسرار است. آنچه این فیلم را موفق می‌سازد، اطلاعات بالنسبه صحیح علمی و پایه‌های درستی است که قصه فیلم بر آن بنا نهاده شده و شور و علاقه و تحرک دائمی بازیگران این اثر سینمایی هم در این قضیه تأثیرگذار است. مورهد و بنسون در هر سه فیلم قبلی‌شان هم عوامل اعتیاد و داروها و روابط پنهان را مبنای کار خود قرار داده و در این زمینه‌ها مانور کرده‌اند ولی این‌بار میزان استفاده درست آنها از این فاکتور و شکل و حاصل ادغام‌شان با یکدیگر از همه موارد قبلی موفق‌تر و مؤثرتر است. اینها بدین معناست که از این پس باید در انتظار حضور وسیع‌تری از این دو فیلمساز در کارهای هالیوودی و متکی بر سرمایه‌های افزون‌تر و سپرده شدن پروژه‌هایی بزرگ‌تر به آنها باشیم زیرا وسایل و آدم‌هایی در اختیارشان گذاشته شده که به وضوح تواناتر از امکانات و هنرمندان قبلی مورد استفاده آنها است.

«کلبه»



این فیلم در سال ۲۰۲۰ هم برای مدتی کوتاه اکران شد ولی چون به سبب کرونا بساط آن را سریعاً برچیدند و برخی سودهای قابل ارائه آن حاصل نیامد، برای پخش مجدد و طولانی‌تر در مهر و آبان امسال درنظر گرفته شده است. این فیلم را زوج هنری اسورین فیالا و ورونیکا فرانز ساخته‌اند و اولین کار آنها پس از اکران موفقیت‌آمیز «خداحافظ مادر» به حساب می‌آید ووجه برتری آن بر فیلم قبلی و بسیاری از دیگر آثار رز سینمای وحشت غیرقابل پیش‌بینی بودن اتفاقات و چندوجهی بودن کاراکترها است، به‌طوری‌که نمی‌توانید به هیچ چیز و هیچ‌کس اعتماد کنید و هر اتفاق خوب یا رویکرد بدی از هر یک از آدم‌های قصه متصور و مقدور است.

نگاهی به بهترین فیلم‌های ترسناک سال ۲۰۲۱

# جولان دائمی در مرز فاجعه

◀ وصال روحانی خورنگار

۲۵ سال گذشته ایامی بسیار موفق برای فیلم‌های ترسناک بویژه آن دسته از کارهای ژانر «هاور» (وحشت) بودند که با هزینه‌های بسیار کم و گاهی حتی با کمتر از هشت میلیون دلار بودجه ساخته می‌شدند، اما گیشه‌هایی پربار و درآمدهایی بالای ۷۰ میلیون دلار داشتند و شماری از آنها از سودسازی‌های ۱۰۰ و ۱۲۰ میلیون دلاری هم فراتر می‌رفتند. با این اوصاف سال پایان یافته ۲۰۲۰ و حتی ۹ ماه نخست سال ۲۰۲۱ برای این فیلم‌ها و این ژانر خاص ایامی تأسف‌بار بوده زیرا کرونا چنان جهان سینما را محدود و پخش‌های وسیع را متوقف و فیلم‌ها را روانه بازار پخش ویدیویی و دانلود روی برخی سایت‌های خاص کرده که بر رونق و شکوهی را که در گذشته بر هنر سینما مترتب و موجود بود، محو نموده و این برای ژانر وحشت که شاید بیش از سایر گونه‌های فیلمسازی آثار و

«خانه او»

این اولین فیلم بلند رمی ویکس در مقام کارگردانی است و با وجود این اوبسیار پخته عمل کرده و اگرچه موضوع اصلی فیلمش که ظهور در سرساز اشباح و ارواح سرگردان و بدطینت است، در فیلم‌ها و آثار هنری متعددی ارائه و تجربه شده و دستمایه‌ای تکراری است ولی محلی که رمی ویکس برای بروز مجدد این پدیده درنظر گرفته و به اجرا گذاشته، در فیلم‌های مشابه قبلی و آثار مرتبط با ارواح در دستور کار قرار نداشته و مورد استفاده قرار نگرفته بود. این‌بار اشباح سر از محلی درمی‌آورند که می‌توان آن را کمپ مهاجران و مکان گردهمایی آوارگان در گوشه‌ای از شهر لندن نامید و اگر ببیندیریم که مسیر انتقال و کوچ آوارگان از کشورهای آفریقایی مثل سودان به انگلیس به خودی خود و بدون حضور و دخالت اشباح هم معیری ترسناک و بدخیم است، می‌توانیم بیش از پیش حس کنیم که چگونه این روند پرزحمت تبدیل به چیزی شبیه به توتل مرگ و یک وحشت غیرقابل تحمل و البته عاملی ماوراءالطبیعه و مرگ‌چیز برای مهاجران و بویژه دو کاراکتر اصلی فیلم می‌شود. این دو کاراکتر، مهاجرانی از سودان با نام‌های بول میجر و ریال میجر (با بازی سوپ دیریسو و وونمی موسوکا) هستند که قبل از اینکه متوجه وخامت اوضاع شوند و راه‌حلی بیابند، با شورش اشباحی مواجه می‌شوند که در کمپ آوارگان آفریقایی در شهر لندن رفت و آمد دارند. البته بول و ریال میجر باید خود را خوش‌اقبال بینگاردن زیرا از سفری جانکاه و به‌شدت پریسک در سطح دریای مدیترانه به قصد رسیدن به شبه‌جزیره بریتانیا جان به سلامت دربرده و طعمه کوسه‌ها و سایر درندگان دریاها نشده‌اند. با این حال دو کاراکتر اصلی این داستان به محض ورود به کمپ آوارگان لندن رمی‌یابند که خطر اصلی برای آنان نه در سطح دریاها و در مسیری که طی کرده‌اند، بلکه در کمپی آرمیده است که در آن مأوا جسته‌اند. این در حالی است که

«یادگار»

این فیلم تشریح‌گر زندگی زنانه‌ی از سه نسل و تبار مختلف است و با اینکه کارگردان ژاپنی – استرالیایی آن که زنی به نام ناتالی اریکا جیمز است، اولین مرتبه کارگردانی‌اش را در عرصه فیلم‌های بلند تجربه کرده اما حاصل کار او سرشار از موارد پخته و مسائل و رویدادهایی است که بوی تسلط بر امور و احاطه او بر موضوع دستمایه کارش را می‌دهد. «Relic» داستانی درباره فرورفتن برخی انسان‌ها در دنیای فراموشی و نجات آن و جای دادن آن در قالب‌های ماوراءالطبیعه است و در عین حال به سبک و سیاق بسیاری از آثار ترسناک سینما، باز با خانه نفرین شده‌ای روبه‌رو هستیم که اکثر اتفاقات در آن روی می‌دهد و روش منحصر به فرد فیلمبرداری همکاران اریکا جیمز آن را بارزتر و متفاوت با سایر فیلم‌های متمرکز بر چنین موضوع و مسائلی ساخته است. در چنین فضا و گستره‌ای امیلی مورتیمر رل «کی» را بازی می‌کند که زنی میانسال است که همراه با دختر جوانش سام (با بازی بلاهیت کوت) به خانه مادری‌اش رجعت می‌کند تا مادرش ادنا (با بازی رایبن نه وین) را که چند روزی است کمی شده و به یاد نمی‌آورد کجا بوده است، بیابد و از این اتفاق و قضایای مختلف او سردر بیآورد. کی و سام درمی‌یابند که ادنا در یک حالت گمشدگی روحی و سرگردانی افکار به‌سر می‌برد و ایده‌های مفشوش و جایگاه لرزانی دارد و چه چیزی ناامیدکننده‌تر از اینکه فردی ببیند عزیزانش و بویژه مادر یا پدرش به چنین حالت یأس و سرگردانی ا فروغلیتیده و از عقل و منطق فاصله گرفته‌اند. «یادگار» با حرکت

«مردنامرئی»

لی وائل در مقام کارگردان و سناریست و جیسن بلوم به عنوان تهیه‌کننده بیشترین تلاش خود را به‌کار گرفته‌اند تا با ترسیم همه زوایای پنهان داستان مشهور «مرد نامرئی» همان چیزی را در نسخه جدید از این قصه بر پرده‌های سینما تجلی بخشد که قلم آچ‌جی ولز نویسنده سرشناس و قفید داستان‌های علمی – تخیلی و ماوراءالطبیعه‌ای ترسناک در سال ۱۸۹۷ در قالب این داستان به هنردوستان ارائه کرده بود و حاصل این تلاش اینک آماده است تا نسل مدرن و مردمان عصر جدید آن را لمس کرده و البته به وحشت بیفتند. لی وائل در راه ساخت این نسخه تازه از چند و چون نسخه سینمایی سال ۱۹۳۳ جیمز ویل هم تقلید کرده و از آن خط فکری گرفته و با چنان راه و پیش‌زمینه‌ای با دانشمند دیوانه‌ای روبه‌رو هستیم که راه‌های نامرئی شدن خود را یافته تا با یاری آن به موارد و آدم‌هایی نزدیک شود که می‌خواهد روی کار و زندگی‌شان تمرکز کند و از این بابت بهره‌هایی خاص ببرد. به این ترتیب و با تمهیداتی از این دست وائل و شرکایش توانسته‌اند فیلمی را عرضه کنند که دیده‌نشدن کاراکتر اصلی داستان بیشتر از مشاهده شدنش رعب‌آور و عامل دلهره دائمی است و این البته سلاح ویژه و آشکار و نهانی است که قصه «مرد نامرئی» به سبب یافت خاص آن همیشه از آن بهره جسته است. در این میان الیزابت ماس در نقش سیسیلیا کاس بازی فوق‌العاده‌ای را ارائه می‌دهد و در

«گرگ اسنو هالو»

خیلی‌ها بر این باورند که هر عامل تولید جذابیت‌های تازه و هر نکته غافلگیرکننده‌ای از فیلم‌های مبتنی بر گرگ‌های انسان‌نما گرفته شده و این سوزه بیش از حد تکراری شده و همیشه کسی هست که برآثر گاز گرفته شدن توسط سگ آلوده ، تبدیل به یک گرگ قاتل و خون‌آشام می‌شود و او خیلی‌ها را می‌کشد تا این که سرانجام این گرگ از قضا به‌دست کسی که بسیار دوست می‌دارد، کشته و غائله او ختم می‌شود. با این حال وروسیون جدید چنین داستانی با نام «گرگ اسنو هالو» به‌لطف نبوغ و نوگرایی‌های کارگردان هوشمندی چون جیم کامبینگر تبدیل به یک اثر هنری تازه و در برارنده مواردی ابتکاری شده است. فیلمی که درعین حفظ بنیادهای این گونه کارهای ترسناک، سنت شکنی می‌کند و از فرمول‌ها و ضوابط این آثار هم دور نمی‌ماند. کامبینگز که سناریو را هم نوشته و حتی بازیگر نقش اصلی هم هست، در قالب پلیسی ظاهر می‌شود که در یک شهر سردسیر دارای تأسیسات ورزش‌های زمستانی و وسایل مختلف اسکی و در عین حال عجیب با جنایات بیشمار به انواع در درسرهای افتد. این فیلم که جان مارشال نام دارد، ذاتا هم آدم‌پاکی نیست و نه فقط در گذشته نزدیک معتمد به مشروبات الکلی بوده، بلکه هم اینک نیز به آسانی خشمگین و شرور و اسباب آزار و سرکوب اطرافیش می‌شود. پدر او (با بازی رابرت فرورستر در آخرین رل قبل از مرگش) کلانتر اصلی شهر است اما چون بیمار و نالان است، باید بزودی کنار برود و صحنه را به دست جوان تهرایی مثل پسرش (جان مارشال) بسپرد. با این حال نه پدر

■ شنبه ۱۳ شهریور ۱۴۰۰

■ سال بیست و هفتم

■ شماره ۷۷۱۵

«سنت‌مود»



این بار هم با کاری خوب و ستودنی از کارگردانی طرف هستیم که اولین فیلم بلندش را در این حرفه تجربه می‌کند اما به‌خوبی از عهده کار برآمده است. این فیلم محصول کار «زرگلس» کارگردان زن انگلیسی است و بر پرستار جوان و اندیشمند و متعهدی متمرکز است که اعتقاد دارد اگرچه بیمار تحت مراقبت وی در انتظار مرگی محتوم و گریزناپذیر است اما اگر روح بر تلاطم وی را از شر تبااهی‌ها نجات بدهد، خودش را هم به سوی رستگاری سوق خواهد داد. بیماری که پرستار مورد بحث (کاراکتر مود با بازی مورفید کالارک) با چنین نگرشی به وی نگاه می‌کند، اماندا (با بازی جنیفر الی) نام دارد و تأثیرگذاری و حس غریب فیلم زمانی کامل‌تر می‌شود که درنظر بگیریم زرگلس در انتخابی متفاوت و جالب یک شهر بندری و در آستانه دریا را به عنوان محل وقوع اتفاقات انتخاب کرده و با اینکه آرامش چنین مکانی ذاتاً ناقض پریشانی‌ها است، اما این کارگردان نوجو توانسته است با استفاده از همین پس‌زمینه آرام درگیری‌ها و دغدغه‌ها را جدی‌تر و عمیق‌تر جلوه بدهد. در این فیلم، ناهمسو بودن عواملی مثل ذهن و روح و بدن انسان‌ها که قانوناً و بر طبق سنن باید در یک جهت و کامل‌کننده یکدیگر باشند، به‌عنوان یک فرضیه و اصل رایج مطرح و روی آن تأکید می‌شود و عامل دیگری که کمک می‌کند فیلم موفق‌تر و بیان قصه آن صریح‌تر شود، بازی خوب هنرپیشه‌ها و بویژه جنیفر الی است. کاراکتر موجه به او، یک زن هنرمند سابق و متخصص هنرهای نمایشی است که اگرچه از سلامت جسمانی کامل بهره می‌برده اما حالا که اسیر این بیماری لاعلاج شده، بیش از هر زمانی به ضعف و ناتوانی همان جسمی که تصور می‌کرد نقطه قوت اوست، پی برده است. در عین حال فیلم براساس انتخاب‌ها و روند مورد نظر زرگلس در تسخیر کاراکتر اصلی یعنی مود است که تصور می‌کند نحوه برخورد او با بیمار تحت درمانش یک روند معنوی از پیش تعیین شده است، ولی سیر اتفاقات نشان می‌دهد که شاید در گذشته او التهاب‌ها و تقصیراتی وجود داشته باشد که او را از شائبه میرا بودن را هر لغزشی کاملاً دور نگه دارد و کارنامه مخدوش وی را نیز رو کند.

«تقلبی»



بیش از یک دهه است که خبری تازه از سری فیلم‌های ترسناک کم هزینه ولی بسیار پر فروش «جمعه سیزدهم» نمی‌شنویم و ظاهراً قسمت جدیدی از این مجموعه در دست ساخت نیست ولی اگر تک حاصل کسادی این فرانچیز، ساخت و ارائه فیلم جدید «تقلبی» که به‌گونه‌ای مرتبط با خرافه‌های «جمعه سیزدهم» است، باشد، باید شاکر باشیم زیرا در میان فیلم‌های موسوم به «Slasher» (فیلم‌های سرشار از خون ریزی‌های تند ژانر وحشت) طی سال‌های اخیر چیزی بهتر از این را به ندرت دیده‌ایم. «Freaky» را کریستوفر لاندون ساخته که نه فقط به اندازه «روز خوش مرگ» فیلم ترسناک قبلی کمپانی بلوم هاوس ضربه زنده و نوام با جنایات هولناک است، بلکه از آن سیاه‌تر و اسفبارتر هم به‌نظر می‌رسد. این فیلم در بخش‌های مختلف خود بارها یاد جیسن وورهیس مرد اول فرانچیز «جمعه سیزدهم» و قطعات و کارهای مورد علاقه وی را در یادها زنده می‌کند ولی نیروی عظیم‌تر خود را از وینس ون هنرپیشه پراسابقه و کاترین نیوتون می‌گیرد. اولی در قالب قصاب بلیس قیلد ظاهر می‌شود و نیوتون ایفاگر نقش میلی است و میلی، جوان ۱۹ ساله و خجولی است که کاراکتر وینس ون بدن خود را با او معاوضه می‌کند. هر دوی این بازیگران به این سبب که خلاف سنن و عادات خویش عمل کرده و چیزهایی را در تضاد با کلیشه‌های خود به‌وجود آورده‌اند، شایسته تحسین‌اند ولی میزان انعطاف ون برای فرورفتن در قالب قصاب بلیس قیلد اعجاب آور می‌نماید. با چنین نبوغ‌های فردی‌ای، «Freaky» تبدیل به یکی از برترین آثار ژانر وحشت سال ۲۰۲۱ شده است.

«میزبان»



این شاید تنها فیلم شاخص ژانر وحشت سالیان معاصر باشد که کل اتفاقاتش در یک محدوده کوچک و در قالب یک گفت‌وگوی اینترنتی روی می‌دهد. این در حالی است که کارگردان بریتانیایی این فیلم که راب سویچ نام دارد و سال‌ها بازیگر سینما بوده، برای اولین بار است که در مقام یک کارگردان انجام وظیفه می‌کند. این فیلم فقط در ۱۲ هفته تصویربرداری ارائه شده و اکثر بازیگران آن دوستان سویچ و همایزان او هستند که البته شهرت وی را ندارند و بر همین اساس گروه دوستی‌ها را به تصویر می‌کشد که وقتی در یک مناظره اینترنتی و در عرصه‌ای همچون Zoom Chat می‌آیند، حوادث زیادی پیرامون‌شان روی می‌دهد. شاید در نگاه نخست به نظر آید که نمی‌توان از این دستمایه به جاهای مهمی رسید و قصه‌گویی موقتی داشت و چیزهای عمیقی را مطرح کرد اما فیلم «Host» این موارد را عملی کرده است و ترسی واقعی را می‌آفریند و حتی در برخی دقایق خود واقعی و قابل فهم نشان می‌دهد. چیزی که بر این باورپذیر بودن می‌افزاید، بازی‌های خوب هنرپیشه‌های فیلم است که سویچ را قادر ساخته اتفاقات موردنظرش را به‌درستی در مسیر قصه جابیندازد و به بینندگان القا کند. استفاده بازیگران از ماسک و دست دادن آنها با مشت‌های بسته که عادات و نشانه‌های ایام کرونا است نیز سبب شده این فیلم بیش از همتاهایش مدل روز و براساس وقایع تلخ این زمانه به‌نظر آید و نمرات مثبت آن و بویژه سناوریی که کار جدشپرد و جما هرلی است، بیشتر شود. پیامد همین موارد عقد یک قراردادی مدت همکاری بین این نویسندگان و بخصوص شخص راب سویچ با کمپانی بلوم هاوس به قصد ساخت آثاری دیگر از ژانر ترسناک در سال‌های پیش‌رو است.